

## آزمندان خویشتن را بُن می برند

یکی از سرکردگان بانک و خبرگان چرخش سرمایه در آلمان، به نام "سر رازین" (Sarrazin)، پی آیند شوم ساده پنداری-ی فرمانروایان آلمان را بررسی کرده است. از پژوهش-های او، چنین برآمده است، که مسلمانان وارد شده به کشور آلمان، پسمانده-تر، فرومایه-تر، تنبل-تر، بیهوده-تر و زیانبخش-تر از مردمانی هستند که باید برای بهبود آنها سرمایه گذاری کرد.

او در کتابش به نام (Deutschland schafft sich ab) = "آلمان خویش را برمی کند"، به فرمانروایان کشور هشدار می دهد: سرمایه-ای که برای نگهداری و آموزش مسلمانان خرج می شود، بازده-ای بس زیان بخش دارد. چنانچه بر این روند پیش برویم، در آینده-ای نزدیک، خشونت و پسماندگی-ی مسلمانان، جایگزین همیاری و همزیستی در این سامان می گردند. زیرا این مسلمانان (ترکها و عربها) از بُن خود کوتاه خرد و بهبود ناپذیر هستند.

"سر رازین" در پیرامون کارکرد، دانش، بازده، سود و زیان بیگانگانی، که از چندین سال پیش تا کنون به آلمان وارد شده-اند، پژوهش کرده است. شیره-ی بررسی-های او این است: که این مسلمانان، از ریشه، خودخواه و با سازندگی در ستیزند.

این مسلمانان (ترکها و عربها) هوش خود را تنها برای کژروی و بهره برداری از سامان دموکراسی و برای برگشت به سامان نامردمی به کار می برند.

پی آیند همزیستی، با چنین پسماندگانی، به گورسپردن سامان دموکراسی در این کشور خواهد بود. زیرا، با شتابی روزافزون، بر شمار شهروندان مسلمان، کودن-ها، افزوده و از کارآیی آنها کاسته می شود. بار سنگین این تن-پروران را، که از دانش بی بهره و از کار بیزارند، باید راستکارانی بکشند که برای تولید و سازندگی رنج می برند. از پشتیبانی و یارایی، بر شمار و زور این مسلمانان افزوده می شود و در برآیند این کردار: کیستی-ی آلمانی و خویشتن آلمان برکنده خواهد شد.

آزمندان با فرمانروایان، سیاستمداران، چپ گرایان، روشنفکران سبز و زرد، همگی یک زبان اندیشه-ی "سر رازین" و کتابش را نفرین کردند، دهانش را به نکوهش دوختند و دستش را از چرخه-ی بانک-ها جدا ساختند. بیشترین شهروندان آلمانی، دانشمندان، جامعه شناسان، کارگزاران، سازمان-های تولیدی، سازمان-های پزشکی و دارویی، کارشناسان و بانکداران، همگی یک پارچه بر "سر رازین" آفرین خواندند و بررسی-های او را ستودند. دیدبانان سیاسی در شگفتی فرو مانده-اند: که چگونه برگزیدگان مردم، دگرسو با خواسته-های مردم، گام می گذارند. ژرف اندیشان چنین برداشت کرده-اند: که فرمانروایان، بیشتر با حسین اوباما و پول نفت فروشان عرب، پیوند دارند و کمتر با شهروندان اروپایی همبستگی.

دوراندیشان گمان می برند که: "فرمانروایان اروپا، از آزمندی، خویشتن را بُن می برند".

در این کتاب "سر رازین" تنها به بازده-ی کارکرد مسلمانان برخورد کرده است. او نشان نابخردی را در مردمانی بررسی کرده است که بُن آنها در کشور ترکیه یا در ناکجای فلسطین گذارده شده است. "سر رازین"، از دیدگاه سوداگران سرمایه، به پی آیند پسماندگی-ی این کسان و بازده-ی کار آنها نگریسته است. او به زهر کوراندیشی، که خرد همه-ی مسلمانان جهان را خشکانیده است، هیچ برخوردی نکرده است.

شاید ریشه-ی کوراندیشی-ی مسلمانان در پرسش-های زیر نهفته شده باشد:

چه پدیده-ای است که دیدگاه این نابخردان را آلوده و چشمان آنها را از دیدن راستی برگردانده است؟

چرا خشونت و تبهکاری، از سوی این مسلمانان، تنها در سوی زیان رساندن به نامسلمانان پیوند دارد؟

چرا از سوی نامسلمانانی، که از سرزمین همین مسلمانان آمده-اند، کمتر زشتکاری و ناسازگاری دیده می شود؟

چه پدیده-ایست که این مردمان گوناگون را، تنها در راه انسان ستیزی و خود ستیزی، به یکدیگر پیوند داده است؟ چرا مسلمانان تنها برای کینه توزی با نامسلمانان همبستگی دارند، ولی آنها با خودشان همبستگی ندارند؟ این چه دودی است، که دیدگاه مسلمانان را به آن گونه تنگ و تاریک کرده است، که این مردمان نمی توانند اندکی، فراتر از عقیده-ی پوسیده-ی خود، بنگرند؟

"سر رازین" از بیهودگی و بی دانشی، که در کردار مسلمانان ترک زاده و عرب زاده می بیند، برداشت می کند که ترکها و عربها نمی توانند کیستی-ی آلمانی را در آگاهبود خود بیامیزند. از این روی آنها در آینده هم شهروندی نیستند که بتوانند در پیشرفت کشوری، که در آن زیست دارند، اندیشه کنند. زیرا آنها در هوش کم مایه و در اندیشه کوتاه خرد هستند.

"سر رازین" نمی تواند آزادانه یا دانسته سخن بگوید. زیرا هویت مسلمانان، به ویژه ترکها و عربها، از اسلام برآمده است نه از نگرشی که نو به نو تازه بشود. کیستی-ی ایرانیان، که زیربنای آن فرهنگ است، در مرداب شریعت اسلام آلوده شده است. اندک دانش و هنری، که در اسلام به چشم می خورد، از ایرانیان است نه از شریعت جهادگران بیابانگرد.

ترک-ها و عرب-ها، پیش از اسلام، چادر نشین بوده-اند، آنها از راه جهاد، کشتار و غارت نامسلمانان، به حکمرانی بر مردمانی پیشرفته دست یافته-اند، با زور شمشیر، از آن مردمان، برای جهاد، عید الله ساخته-اند. در هستی و هویت آنها چیزی به جز شریعت اسلام یافت نمی شود. آنها، بدون تکیه بر اسلام و احکام شریعت، در گرداب خونهایی که ریخته-اند فرو خواهند رفت.

به هر روی هویت اسلامی، با زور و گستردن ترس، بر زمینه-ی نادانی و خشم، جایگزین کیستی، وجدان، خرد و بینش مسلمانان شده است.

یک مسلمان به نادانی-ی خود ایمان دارد، از این روی او سخنانی را می پذیرد که از خرد انسان به دورند. روشنفکران ایران، کسانی که روزگاری از پیشتازان دانش در جهان بوده-اند، امروز از اسلامزدگی، به پست ترین حکومت در جهان، یعنی ولایت فقیه، تن در داده-اند.

افزون بر این، بیشتر روشنفکران ایرانی، اسلامزده و آگاهانه ایران ستیز هستند. آنها با کیستی، که از فرهنگ ایران، روییده باشد پیوندی ندارند. بیشتر آنها بردگان الله هستند نه شهروندان ایران.

مردم ایران در تاریکخانه-ی اسلام به زهر خودستیزی آلوده شده-اند. آنها برای دشمنان خود، مردم ناکجای فلسطین، جانفشانی می کنند و برای نابود ساختن نشان-های فرهنگ ایرانی می جنگند. ایرانیان، پس از هزار و چهارصد سال بردگی، مردگان عرب را بر خود حاکم ساخته-اند، برای ویرانگران ایران و کشندگان نیاکان خود سوگواری می کنند. آنها ایران را پیشاپیش، برای عربزاده-ای که او را از هیچ خلق کرده-اند، آماده می سازند.

"سر رازین" اندازه-ی نادانی و خودستیزی را، که در کارکرد مسلمانان آشکار می شوند، در پیوند با زادگاه مسلمانان (ترکیه و ناکجای فلسطین) بررسی کرده است. او به تنگنای ایمان، که مسلمانان تنها از آن روزنه به هستی می نگرند، برخوردی نکرده است.

"سر رازین" به پسرفت اروپایی-هایی، که تازه به اسلام ایمان آورده-اند، اشاره نمی کند، که با وجود آگاهی و داشتن زمینه-ی فرهنگی، آنها نادان تر و خودستیز تر از مسلمانان مهاجر شده-اند.

ویژگی-های نادانی و خودستیز، از ایمان به اسلام، در یک مسلمان آمیخته شده-اند. یک مسلمان خود را مخلوق و بنده-ی الله می پندارد. او باید به نادان بودن خود و دانا بودن خالق خود ایمان بیاورد تا مسلمان باشد. مسلمانی که ورای اوامر الله اندیشه کند مرتد بشمار می آید.

مرتد پیشاپیش به مرگ محکوم شده است. به امر رسول الله، کشتن مرتد، دزدیدن دارایی مرتد، دست درازی به زن مرتد، به مسلمانان واگذار شده است.

یک آمریکایی یا اروپایی، که مسلمان بشود او هم، هر پدیده-ای را، با ابزار شریعت ارزیابی می کند، او هم افزون بر میهن خود، هم میهنان و خویشاوندان خود را برای اسلام و به سود اسلام قربانی می کند. خرد و وجدان هر مسلمان در زندان شریعت اسلام گرفتار است.

مسلمان در تنگه-ی ایمانش اندیشه می کند نه در گستره-ی خرد یک انسان آزاد.

یک مسلمان از ترس آزادی، با آزدگان جهاد می کند، او از ترس آگاه شدن، دگراندیشان را گردن می زند تا مبادا،

بندهای ایمان او سُست شوند. او می ترسد که پرده-های نادانی و پسماندگی از دیدگاه او فرو بریزند و ناگهان گستره-ی هستی بر او روشن بشود و او از ناتوانی و فرومایگی-ی خود شرمسار گردد.

بیشتر روشنفکران در ایران اسلامزده و دگرسو با فرهنگ ایران در پیکار هستند، آنها از خودبیگانه، خودباخته و به کردار میهن فروش هستند. پس چگونه "سر رازین" می تواند امید داشته باشد که مسلمانان کم دانش و نابخرد، که زادگاه درستی هم ندارند، آنها که در شریعت جهادگران پرورش یافته-اند، در جامعه و فرهنگ دموکراسی آمیخته بشوند.

اسلامزدگان ایرانی، برای نامی ننگین و پاداشی اندک، افزون بر پیش کش کردن زادگاه خود به دشمن، گذشته و گذشتگان ایران را به دروغ آلوده می کنند تا پستی و فرومایگی-ی جهادگران بیابانگرد کمرنگ جلوه کنند. برخی نیز، از نابخردی، یا از مهری دروغین که به زهر اسلامی آلوده است، داستانهایی بسان حدیث-های شیعیان، برای دلاروان و اندیشمندان گذشته-ی ایران می بافند.

اندیشمندان فرهنگی و دلاوران ایران، نامدارانی هستند بسان کوروش و زرتشت که از بینش و فرهنگ ایران جان گرفته-اند، آنها از جهان بینی و کردار خودشان می درخشند. نیاز نیست که روشنفکرانی، چه از کژپنداری و چه از نادانی، با شیوه-های اسلامی، این ستارگان را با رنگهای دروغ بنگارد.

فرمان کوروش نشان دهنده-ی بینش مردمانی است که چنین فرمانروایی را، با ویژگی-های نیک، آفریده-اند. اسلامزدگان ایران، که با گوهر این فرهنگ بیگانه-اند، برآند، که با ستایش پادشاهی به نام کوروش، ننگ ولایت فقیه و ایران سنیزی-ی خود را بپوشانند.

بوی ناخوش و زشتی خویی در کردار اسلامزدگان آشکار است. ستودن زیبایی-هایی که نماد فرهنگ ایران هستند از زشتی-ی کردار شریعتمداران نمی کاهد.

آموزه-ی زرتشت شاخه-ای از فرهنگ باشکوه ایران است، او برای فرسکرد جهان، نوشوندگی، اندیشه-هایی را بازگو کرده است، که شراره-های آنها، فراتر از نگرش مردم، در آن زمان، بوده-اند. کوروش، زرتشت، مانی، مزدک یا سکاها و میتراپی-ها نیز از فرهنگ ایران برآمده-اند.

در دیدگاه هر یک از آنها، گوهری از بینش ایرانیان درخشان است. شاید آن درخشش-ها رهنمودی برای شناخت زمینه-ی فرهنگ ایران باشند. ولی هیچ یک، گر هگشای دشواریهای زمان ما نخواهند بود، زیرا هر کدام از آنها در کاستی-های خود فرو مانده-اند، در خشم زورمندان جهان درهم شکسته-اند و به زهر دشمنان اندیشه آلوده شده-اند.

هر داستان و اندیشه-ای، که به دروغ به آموزه-ی زرتشت پیوند داده شود، ستمکاریست. افزون بر زشتی-ی این کردار. ناپسند، در توفان دروغ، ارزش-های آموزه-ی زرتشت برکنده و پیوند آنها با بینش ایرانیان پاره می شود.

کسانی که خویشتن را بیش از نیاز، به سود دشمن، می فروشند، آنها آزمند هستند. ولی کسانی، که رویدادهای گذشته و ارزش-های فرهنگ ایران را به دروغ آلوده می کنند، آنها کوتاه خرد، ناجوانمرد، ستمکار، فرومایه و تبهکارند.

برگردیم به واکنش-های گوناگون در پیرامون گفتار "سر رازین":

فرمانروایان آلمان، در برخورد به سخنان "سر رازین"، کوشیده-اند که از و وابستگی-ی خود را در پوشش انساندوستی پنهان کنند. آنها بر این هستند: ازدهایی را، که خود در آستین پرورش داده-اند، با خوراک، از مغز جوانان اروپا، رام سازند.

آنها می گویند: دشواری-هایی، که مسلمانان، در همزیستی با شهروندان آلمانی، ایجاد کرده-اند، نشان ناآگاهی و نشناختن ارزش-های دموکراسی هستند. چنانچه، در برنامه-ای پیوسته، با شکیبایی و مهربانی، هنر کارکردن و کاربرد ابزارهای نوین را، به این پسماندگان، یاد بدهند؛ آنها هم با ارزش راستی و خوشکامی در آزادی آشنا و از خوشزیستن با شهروندان دیگر بهره مند خواهند شد.

این فرمانروایان فراموش کرده-اند: جهادگرانی که کشتار یازده-ی سپتامبر، 2001، را انجام داده-اند، آنها دانشجویان دانشگاه-های اروپا بوده-اند. افزون بر انگیزه-ی جهاد، آنها دانش و کاربرد ابزارهای مدرن را به خوبی می شناخته-اند. آنها مسلمانانی بوده-اند با ایمان، که دانش و شناخت خود را، برای کشتار در راه رسیدن به الله، به کار برده-اند.

آیا فرمانروایان از یاد برده-اند، کسانی که، در لندن، برای جهاد در راه اسلام، با انفجار بمب، پیکر ده-ها انسان را متلاشی کرده-اند، همگی-ی آنها، مسلمان زاده و از دانش آموختگان مسلمان بوده-اند.

اگر ناسازگاری و خشونت جوانان مسلمان پی آیندی از ناآگاهی و بی سوادی-ی خانواده-های آنها است.

چرا بیشتر جوانان نازپرورده-ی اروپایی، پس از آن که به الله و رسولش ایمان می آورند، آنها به انصار جهادگران می پیوندند و با همبودان زادگاه خود به ستیز می پردازند.

چرا تنها آمریکایی-های مسلمان شده، چه سیاه و چه سفید، پیوند خود را با نامسلمان پاره می کنند و اجتماعی بریده، از شهروندان آمریکایی، برای خود می سازند.

چرا در کشورهای نوپا (آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزیلند و ..) تنها مسلمانان یا تازه مسلمانان هستند که با همبودان و سامان کشور آمیخته نمی شوند و ناسازگاری و کارکرد آنها تنها برای سود خود و زیان نامسلمانان بروز می کند.

فرمانروایان اروپا از کژپنداری گمان می برند: مسلمانان هستند که اسلام را می سازند. از این روی برآند که در پرتو دانش و آگاهی، اسلامی بدون خشونت و سازگار با دموکراسی به مسلمانان نشان بدهند تا مسلمانان، دانش و آزادگی را به الله و رسول الله بیاموزند و قرآن را برای الله باز نویسی کنند.

به درستی چنین پنداری از نادانی است. زیرا به راستی، اسلام است که مسلمانان را می سازد، اسلام است که خرد، وجدان و اندیشه-ی مسلمانان را به گروگان می گیرد. مسلمان عبد الله و مطیع اوامر الله است. **سوره ی النساء،**

آیه-ی ۱۴ : آن کس که از اوامر الله و رسولش سرپیچی کند و از احکام او بگذرد، او را در آتش جاودانه وارد می کند؛ و برای او مجازات خوارکننده-ای است.

آیه-ی ۸۴ : پس بکش در راه الله ، و مومنان را بر این تشویق کن، تو پاسخگوی نیستی! باشد که الله از قدرت کافران جلوگیری کند، الله قدرتش بیشتر و مجازاتش دردناکتر است.

آیه-ی ۸۹ : با نامسلمانان دوستی نکنید تا ایمان بیاورند و اگر باز از ایمان برگشتند، آنها را بگیرد و بکشید، که آنها دوست و یار شما نیستند.

از دیدگاه شریعت اسلام، سامانی که بر پایه-ی بینش و خرد مردمان باشد، کافری است. اندیشه کردن، در پیرامون راستی، یا درست بودن شریعت، نشان سستی در ایمان است. اندیشیدن، مسلمان را به شک و ادا می کند و شک داشتن سرآغاز گسستن از ایمان است. در شریعت اسلام، مسلمان باید حکمت و حاکمیت الله را بی چون و چرا بپذیرد.

الله بر مخلوق خود حاکم است نه همیار. الله به مسلمانان امر می کند نه پیشنهاد. الله به مخلوق خود نه اجازه و نه توان آن را داده است که آنها بخواهند، خودسرانه، راستی و درستی را شناسایی کنند. مسلمان باید ایمان داشته باشد که نامسلمانان نجس (ناپاک) هستند، دوستی، با نامسلمان، خشم الله را بیشتر می کند. برای نمونه:

مسلمانان می توانند، گوشت چارپایانی را، بخورند که آنها به دست مسلمان و با نام الله کشته شده باشند. گوسپندی را که نامسلمان کشته باشد نجس و خوردن گوشت آن حرام است.

افزون براین که کافر ناپاک است، دارایی او هم تا زمانی، که او به دست مسلمان کشته نشود، ناپاک است. درست هنگامی که نامسلمانانی به دست مسلمان کشته شود دارایی او پاک می شود. زیرا دارایی او به مسلمانی می رسد که او را کشته است.

گر آب چاه نصرانی نه پاک است

جهود مرده می شویی چه پاک است (سعدی)

برای پاک ساختن آب چنین چاهی، باید نصرانی را کشت، تا آب آن چاه را مسلمان دارا بشود.

پس چگونه می توانند، چنین مردمی با چنین فرومایگی، با نامسلمانان اروپا و آمریکا هم زیست و همیار بشوند؟ تا زمانی که شمار مسلمانان در کشوری اندک است، آنها خود را به دروغ خشنود و آرام نشان می دهند تا از

کژپنداری-ی نامسلمانان بر سود و بر زور خود بیافزایند. آنگاه که مسلمانان پُر زور شوند، هیچ درنگ نخواهند کرد و بر کسانی، که از هستی و دانش آنها، نیرو گرفته-اند، خواهند شورید، تا زمین را، همان گونه که الله امر کرده است، از خون نامسلمانان رنگین سازند.

بیش ایرانیان، هزار و چهار صد سال است، به زهر شریعت اسلام آلوده شده است. برخی از ایرانیان با هزاران زیرکی، پس از هزار سال، در زیر فشار شریعت اسلام، درفشی را با نشان " شیر و خورشید" که آن را نماد بینایی و توانایی می پنداشتند، برافراشتند تا خود را ایرانی بنامند.

مسلمانان به خفتگان نابخردی مانند که با فتوای آخوندی خونآشام به جهاد بر می خیزند و با خون آزادگان او را خوشکام می سازند. ایران ستیزان، با زور چنین خفتگانی، از نو خلافت اسلام را، در ایران، پیاده کردند. آنها نشان انسان ستیزی-ی شریعت اسلام (لا اله الا الله) را و نیز نشان سرکوب هزار و چهار صد ساله-ی ایرانیان (الله اکبر) را بر روی پرچم خفتگان ایرانی نگاشتند، تا سرکوب شدگان ایران، پیروزی-ی دشمنان خود را، بر دوش بکشند.

روشنفکران اسلامزده، که ولایت فقیه، یعنی نادان بودن انسان، را دستور زندگانی می دانند، پیش از سی سال است که این نشان بردگی را با خود می کشند. افزون بر این ننگ، آنها گوسپندوار، به حکم یک فقیه، از سویی به سویی رانده می شوند.

دریغا، چنین خفتگان خرد سوخته-ای، مانند خفاشی، که از تابش خورشید آزاده می شود، از دیدن نشان " شیر و خورشید" بر روی درفش ایرانیان، رم می کنند.

آیا برای اروپایی-ها شناختن "اسلام"، که زهر آن در مسلمانان آمیخته شده، این همه دشوار است که آنها، با داشتن این شمار فیلسوف و اندیشمندان، از شناسایی این مرداب زهرآگین درمانده-اند.

مسلمان: کسی که او تسلیم اوامر الله است، کسی که او عبد الله زاییده شده است، کسی که اندیشیدن برای او کفر است، کسی است که او برای بردگی و برده ساختن جهاد می کند، کسی است که " امر به معروف" و " نهی از منکر" به او امر شده است.

مسلمانان کسانی هستند که برای جاسوسی و خبرچینی و دشمنی با هموندان جامعه-ی خود پرورده می شوند.

به راستی از ساده انگاریست که اروپایی-ها می خواهند، با شیرین زبانی و آموزش، از خشمآوران مسلمانان، آدمهای راستکار و مهربان بسازند. با این آرمان که مسلمانان بتوانند، به همراه ایمان به شریعت اسلام، قوانین و فرهنگ کشور را گرامی بدارند، که در آن کشور زیست دارند.

ابر اگر آب زندگی بارد، هرگز از شاخ بید بر نخوری

با فرومایه روزگار مبر، از نی-ی بوریا شکر نخوری (سعدی)

مردو آناهید

[MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>  
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>